

ایمان

امیر دیوانی

جستاره

با مطالعه قرآن کریم و احادیث در می‌یابیم که در میان واژه‌های به کار گرفته شده در آن‌ها، واژه‌هایی وجود دارد که در آثار علمی و فکری بشری، کمتر به چشم می‌خورد. واژه‌های وحی، تقوا، ایمان، توکل، تفویض، احسان و ... از آن جمله است.

چنین واژگانی اگر در آثار بشری هم به چشم بخورد، افراض و انتخاب آن‌ها از ویژگی‌های منابع یاد شده است؛ به طوری که هر کتابی با این واژگان سخن بگوید، غالباً کتاب‌های دینی یا ناظر به مباحث دینی به حساب می‌آیند. این درست است که واژه‌های یاد شده در میان مردم رایج بوده است، اما این هم مسلم است که مراد واقعی خداوند و نمایندگان معصوم او از آن‌ها باید کشف گردد. مراد واقعی بی‌ارتباط با معنای متداول نیست اما عیناً همان محتوا را در مجموعه متون دینی ندارد و معنای دقیق‌تر آن را باید با مراجعه فنی به همان مجموعه به دست آورد.

در این میان واژه «ایمان» جایگاه ویژه‌ای دارد. حقیقتی که پیامبران الهی از انسان در مقابل ارمغان‌های بی‌بدیل خود طلب می‌کردند.

در درک معنای واقعی الفاظ یاد شده باید با مراجعه به متون اصلی دین، ویژگی‌ها و خصوصیات و آثار آن‌ها را گرد آوریم. هر یک از آن ویژگی‌ها عهده‌دار توضیح بخشی از مراد است. در انجام چنین کاری تا می‌توانیم باید به طور جمعی عمل کنیم. به تعبیر سلبی، نباید فقط بخشی از متون اصلی دین را در پژوهش خود وارد کنیم و از بخش‌های دیگر صرف نظر کنیم. هر تفسیر یا نظریه‌ای درباره‌ی یک امر دینی، از جمله فهم واژگان، باید با کل گزاره‌های دینی مواجه شود تا جای گاه اصلی خود را در نظام معرفتی دین باز یابد. اگر در تحقیق خود چنین جامعیتی را در نظر نگیریم نتیجه کار اگر اشتباه نباشد ناقص خواهد بود.

حال با توجه به آنچه گذشت، روش سامان یافتن این تحقیق از این قرار است که نخست مختصات، ویژگی‌ها و آثار «ایمان» را مخصوصاً از کلمات امام متقیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام برمی‌گیریم و با یافتن آیات متناظر با آن سخنان درصدد برمی‌آییم تا با طراحی یک مدل - که برگرفته از کلمات ایشان است - همه مختصات و آثار یاد شده و مرتبطات آن‌ها را در آن مدل گرد آوریم.



بخش اول: ویژگی‌های ایمان

۱/۱ ویژگی اول: محل طلوع ایمان

ایمان هر حقیقتی که داشته باشد با ساحتی از انسان در ارتباط است که «قلب» نام گرفته است. مقرّ ایمان، قلب است و تا قلب به روی چنین حقیقتی گشوده نشده یا آن را در خود قرار نداده باشد، ایمان حاصل نشده است. امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمودند:

«لا یستقیم ایمان عبد حتی یتقیم قلبه؛^(۱) ایمان بنده، مستقیم و استوار نیست تا این‌که دل او استوار باشد.»

و خود فرمودند: «ان الایمان یبدو لمظة فی القلب، کلباً ازداد الایمان ازدادت اللمظة؛^(۲) ایمان در دل چون نقطه سفیدی پیدا می‌شود، هرچند ایمان افزوده شود آن نقطه سفید فزونی می‌گیرد.»

در قرآن کریم، رابطه مذکور به این صورت بیان شده است:

«قالت الاعراب انا قل لم تومنوا ولكن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم.»^(۳)

از مجموع آنچه گذشت، می‌توان چند نتیجه به دست آورد:

۱/۱/۱ فرق اسلام با ایمان

میان اسلام و ایمان تفاوت وجود دارد. اسلام فعلی است که در ساحت پیش - قلبی آدمی تحقق می‌یابد و اسلام در مقابل ایمان با ساحت قلبی کاری ندارد. آنچه فعل قلبی است، ایمان است نه اسلام و هرگاه چنین فعلی در قلب تحقق یابد می‌توان به شایستگی بر شخص انسانی کلمه «مؤمن» را اطلاق کرد. البته لازم نیست میان تحقق اسلام و ایمان یک فاصله زمانی باشد، به طوری که زمان تحقق اسلام پیش از تحقق ایمان باشد، بلکه معیت و همزمانی در میان این دو فعل امکان دارد. فرض اخیر در صورتی است که در برابر دعوت پیامبر، قلب، فعل خاص خود، یعنی ایمان، را به جا آورد. ممکن نیست کسی با قلب خود ایمان آورد اما در ساحت پیش - قلبی اسلام را محقق نگرداند. هرگاه ایمان قلبی حاصل شود اسلام هم قرار می‌یابد. در این‌جا، منشأ فعل انسانی از ساحت بنیادی او ریشه و مایه گرفته است و از این رو مقتضیات آن تا ظاهرترین بخش‌های وجودی وی سریان می‌یابد. در واقع، چنین اسلامی مسبوق به ایمان است، هر چند این سبقت یک سبقت زمانی نباشد. در این وضعیت، اعمال جوارحی همچون اقرار به زبان و انجام فرایض دینی - که اسلام نام می‌گیرد - تابع آن ایمان قلبی

است. فرض دیگر این است که کسی با ساحت پیش - قلبی حقیقت اسلام را تحقق بخشد، ولی هنوز با قلب خویش ماهیت ایمان را به وجود نیاورده باشد، هرچند پس از حصول مقتضیات اسلام قلب برای به بار آوردن عمل ایمان آماده‌تر می‌شود. چنین ایمانی مسبوق به اسلام است و این سبقت می‌تواند زمانی باشد. برای مسلمان این امکان وجود دارد که هیچ‌گاه حقیقت ایمان را در قلب خود حاصل نگرداند. بنابراین، هرچه در منطقه ظاهر می‌گذرد ممکن است نه فقط از اعماق وجود بشر ریشه نگیرد بلکه چیزی را هم به آن منطقه گذر ندهد؛ به طوری که آن را به فعل خاص خود تحریص کند، اما هرچه از منطقه باطن و ساحت نهایی بشر ریشه گیرد قدرت تأثیر بر ساحت‌های فراتر و همگون ساختن آن‌ها با مقتضیات خود را دارد.

۲/۱/۱ ایمان عام و ایمان خاص

آنچه گذشت، ناظر به رابطه واقعی میان اسلام و ایمان با ساحت‌های وجود انسان بود؛ اما هر فرد مسلمانی به ایمان نسبت داده می‌شود، چه حقیقت ایمان در قلب او حاصل شده یا نشده باشد. از این رو می‌توان مرتبه اسلام را «ایمان به معنای عام» و مرتبه ایمان مقرّر در قلب را «ایمان به معنای خاص» نامید.

شاهد این سخن، روایاتی است که نسبت میان ایمان و اسلام را به نسبت کعبه و مسجدالحرام همانند کرده‌اند. واضح است که رسیدن به کعبه مستلزم عبور از مسجدالحرام است و هر کس در کعبه قرار گیرد عیناً در مسجدالحرام هم قرار دارد. اما چنین نیست که هر کس در مسجدالحرام باشد به کعبه وارد شده باشد. کعبه به منزله قلب مسجدالحرام است. اگر ایمان به منزله ورود به کعبه و اسلام به منزله ورود به مسجدالحرام باشد، آشکار است که ایمان درجه‌ای است که از درجه اسلام گذر کرده است و هر حکمی که برای اسلام محقق است در ایمان نیز مقرّر می‌باشد. اما چنین نیست که هر حکمی که برای ایمان مقرر گشته در اسلام هم یافت شود.

بنابر آنچه گذشت، رابطه منطقی میان دو وصف «مسلمان» و «مؤمن» رابطه عموم و خصوص مطلق است. دو قضیه ذیل عهده‌دار توضیح این رابطه است:

۱. چنین نیست که هر مسلمانی مؤمن باشد؛ به تعبیر دیگر، بعضی از مسلمانان مؤمن نیستند.

۲. هر مؤمنی مسلمان است (موجبه کلیه)^(۴)

حال با استفاده از تقسیم ایمان به ایمان عام [=اسلام] و ایمان خاص، هر مؤمن به معنای عام، مؤمن به معنای

خاص نیست، هر چند مؤمن به معنای خاص، مؤمن به معنای عام نیز می‌باشد. واضح است که هم میان دو عنوان «کافر» و «مسلمان» و هم میان دو عنوان «کافر» و «مؤمن» تباین مطلق برقرار است به طوری که هیچ کافری مسلمان نیست همان‌طور که هیچ کافری مؤمن نیست؛ و هیچ مسلمانی کافر نیست همان‌طور که هیچ مؤمنی هم کافر نیست. به تعبیر دیگر، اسلام و ایمان هر دو در مقابل «کفر» قرار دارند، اما غالباً در متون دینی آن‌چه در مقابل «کفر» قرار می‌گیرد، ایمان است و همین امر تقسیم ایمان به عام و خاص را موجه می‌سازد.^(۵)

۳/۱/۱. کیفیت تحقق ایمان، اسلام، کفر و نفاق

هر دو ایمان، چه عام و چه خاص، کاری است که باید آدمی انجام دهد. ایمان به معنای عام را دستگاه‌هایی در انسان محقق می‌گرداند که نه فقط پیش از قلب قرار گرفته‌اند و به ساحت ظاهری انسان باز می‌گردند بلکه ممکن است به کلی در انجام آن قلب انسانی رابطه نداشته باشند. اما ایمان خاص یک فعل قلبی است که می‌تواند پس از تحقق مراتب ظاهری‌تر وجود انسانی را هم متحول کند و از این رو اسلام شخص مؤمن آثار و ثمرات متفاوتی با اسلام پیش از ایمان خاص داشته باشد.

به هر حال تا وقتی این دو فعل از آدمی صادر نشده باشد، آدمی در منطقه کفر قرار دارد. از آن‌جا که اسلام با مراحل ظاهری‌تر سروکار دارد ممکن است کسانی که واقعاً در منطقه کفر قرار دارند خود را وارد شده به منطقه اسلام جلوه دهند تا از احکام این جهانی آن بهره‌مند گردند. اما برای چنین کسانی که به عنوان «منافق» از آن‌ها یاد می‌شود هیچ راهی به سوی منطقه ایمان وجود ندارد، زیرا آن منطقه اساساً منطقه‌ای باطنی است و جایی برای ظاهرسازی در کار نیست. روشن است که چون احکام این جهانی مسلمان و مؤمن یکی است،^(۶) کافری که با وضعیت نفاق خود را در صف مسلمانان قرار می‌دهد البته به مقصود خویش در این جهان می‌رسد.

۴/۱/۱. باز بودن مناطق ایمان، اسلام و کفر

همان‌طور که ورود به منطقه اسلام عبور از حوزه کفر است و ورود به قلمرو ایمان گذر از قلمرو اسلام را می‌طلبد، راه قهقرا هم وجود دارد؛ یعنی گاه شخص مؤمن [به معنای خاص] با کار خویش به منطقه اسلام پرتاب می‌شود و نام «مؤمن» از او سلب می‌گردد و گاه حتی به منطقه کفر رانده می‌شود. اما این مسیر همواره دو طرفه خواهد ماند و پایان کار معلوم می‌شود که انسان خود را در کدام منطقه قرار داده

است.^(۷)

از آن‌چه گذشت، معلوم می‌شود که شناسایی ساحتی به نام «قلب» در انسان نقش اساسی در شناسایی حقیقت ایمان دارد. در توضیح این ساحت، گزاره‌های ذیل مفیدند:

۵/۱/۱. شناسایی ساحت «قلب»:

الف - هر فرد انسانی تنها یک قلب دارد.^(۸)

ب - قلب، نهان‌ترین و اصیل‌ترین ساحت وجودی انسان است که هم بر ساحت‌های دیگر حکم می‌راند و هم از آن‌ها متأثر می‌شود. این ساحت اگر بترسد و بلرزد، کانون زلزله‌ای است که امواج آن تا پوسته‌های ظاهر امتداد می‌یابد و اگر قرار و طمأنینه نصیبش شود همه وجود انسانی آرامش و آسایش را خواهد چشید.^(۹)

ج - قلب با فعالیت‌هایی معرفتی همچون تفکر، یقین و فهم سروکار دارد:

فاتوا لله عباد الله تقيّة ذی لبّ شغل التّفکر قلبه؛^(۱۰) پس ای بندگان خدا از خدا بترسید مانند ترسیدن خردمندی که فکر و اندیشه دل او را مشغول ساخته است. لا تدركه العیون بمشاهدة العیان ولكن تدركه القلوب بحقایق الايمان؛^(۱۱) چشم‌ها او را آشکار درک نمی‌کنند لکن دل‌ها بوسیله حقایق ایمان او را درک می‌نمایند.

د - قلب به دو وصف سلامتی و بیماری متصف می‌شود:

«و اشد من مرض البدن مرض القلب»^(۱۲) و سخت‌تر از بیماری تن بیماری دل است.»

ممکن است بدنی سالم باشد اما مرکز وجودی انسان بیمار باشد یا بدنی مریض باشد اما صاحب آن بدن از قلبی سالم بهره‌مند باشد. میان سلامتی بدن یا ظاهر و سلامتی قلب یا باطن رابطه مستقیمی وجود ندارد و هر یک بدون دیگری و همچنین در معیت یکدیگر قابل تحقق‌اند.

ه - قلب با دو وصف زندگی و مرگ رابطه دارد. چنین موجودی هم قابلیت مرگ را دارد و هم پذیرای یک زندگی است. قلب و مرگ و زندگی را تجربه می‌کند که با مرگ و زندگی بدنی تفاوت دارد. ممکن است بدن یک شخص انسانی زنده ولی قلبش مرده باشد و از این رو آثاری که از قلب زنده صادر می‌شود در چنین انسانی به چشم نمی‌خورد میان زندگی بدنی و مرگ قلبی منافاتی وجود ندارد. در واقع، گاه مرض قلبی به مرگ قلبی منجر می‌شود.

«و هر که به چیزی عاشق شود چشمش را کور ساخته و دلش را بیمار گرداند، پس او به چشمی که نمی‌بیند می‌نگرد و به گوشی که نمی‌شنود می‌شنود، خواهش‌های بیهوده

عقل او را دریده و دنیا دلش را میرانده و شیفته خود نموده است پس او بنده دنیا است.»^(۱۳)

و - قلب مانند بدن اعضایی دارد از سنخ خودش. قلب چشمی دارد که با آن می بیند، گوشی دارد که با آن می شنود، ذائقه ای دارد که با آن می چشد و ... اگر قلبی طبق بند (ه) مرده باشد نه گوشش می شنود و نه چشمش می بیند. چشم قلب مانند چشم بدن رویت می کند اما متعلق رویت آن با متعلق رویت چشم بدن فرق دارد. قلب زنده چیزی را می بیند که قلب مرده از دیدن آن محروم است، همان طور که شخص بینا چیزی را می بیند که نابینا را بدان راه نیست. دیدن و ندیدن تأثیری در وجود شیء مرئی و دیده شده ندارد، بلکه شخص بینا مال خود و شیء مرئی وجود رابطی برقرار می کند و نابینا، چه در ساحت قلبی و چه در ساحت بدنی، قدرت برقراری چنین ارتباطی را از کف داده است.

ح - ماهیت های مورد اهتمام دین همه در ساحت قلبی رخ می نمایند و از آنجا به دیگر ساحت ها بارش می کنند. وجود هرگونه رضا، توکل، تفویض، تسلیم، حب و بغض واقعی همه در چنین قرارگاهی متولد می شوند و آثارش به دیگر نواحی وجود انسانی صادر می گردد. به تعبیر دیگر، هستی این گونه ماهیات تابع هستی ایمان است و در محل آن، یعنی قلب، متکون می شوند.

امام علی علیه السلام می فرمایند: ایمان چهار رکن دارد: توکل بر خدا، واگذاشتن کارها به خدا، خشنودی به قضای خدا، تسلیم شدن به امر خدا عزوجل.^(۱۴)

سؤال اساسی این است که قلب به چه حقیقتی زندگی خاص خود را به دست می آورد و با از دست دادن چه حقیقتی به چنگ مرگ افتاده تمام امکانات خود را یکسره وامی نهد؟

۲/۱. ویژگی دوم: درجه پذیری ایمان

حقیقت ایمان تشکیکی و دارای مراتب است و در درجات گوناگونی تحقق می یابد. اختلاف و اشتراک این مراتب به همان ایمان است. وضع این حقیقت از این قرار نباشد که یا هست و یا نیست. بلکه اگر وجود داشته باشد می تواند هستی های مختلف را بپذیرد، به طوری که می توان یک مرتبه از تحقق آن را به نیستی نسبی متصف کرد، اما نمی توان نیستی مطلق را به آن نسبت داد، مثلاً مرتبه دوم ایمان، هستی و تحقق ایمان است پس صادق است که بگوییم ایمان وجود دارد هرچند وجود ایمان مرتبه سوم از آن سلب می شود. مطابق آنچه در ویژگی اول گذشت، همه مؤمنان پس از عبور از منطقه اسلام به قلمروی ایمان خاص

وارد شده اند. اما همه در این قلمرو به یک مرتبه نیستند و هر کدام به درجات مخصوصی به مرکز آن منطقه نزدیک اند.

«عبدالعزیز قراطیسی می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای عبدالعزیز، به راستی ایمان ده درجه است، چون نردبان پله به پله از آن بالا روند. نباید آنکه دو پله بالا است به آنکه یک پله بالا است بگوید: تو چیزی نیستی تا برسد به آنکه در پله دهم است. تو کسی را که از خودت پایین تر است دور نینداز تا آنکه بالاتر از تو است تو را دور نیندازد، و چون دیدی کسی از تو یک درجه پایین است او را به نرمی به سوی خود بالا بر و بر او بار مکن آنچه را تاب نیارد تا او را بشکنی، زیرا هر کس مؤمنی را بشکند بر او است که شکست او را ببندد و جبران کند.»^(۱۵)

با مراجعه به روایات دیگر معلوم می شود که میان خود این درجات فاصله ای بسیار زیاد وجود دارد. و رتبه و درجه بالاتر در دایره فهم و ادراک مؤمنی که در رتبه پایین تر قرار دارد نقش نمی بندد. در تفسیر «درجه» [= مرتبه و منزلت] آمده است که: «الدرجة ما بین السماء و الارض.»^(۱۶)

گویی، کسی که در درجه بالاتر قرار دارد به گونه ای با وجود خود کل هستی امکانی را در نور دیده است که نوع آن با گونه درجه پایین تر تفاوت دارد. در روایاتی آمده است که مثلاً مقدار در درجه هشتم، اباذر در مرتبه نهم و سلمان در رتبه دهم قرار داشته اند.^(۱۷)

از همین قرار است آثاری که بر ایمان مترتب است. آثار ایمانی تابعی است از شدت و ضعف ایمان. هر مرتبه از مراتب ایمان البته آثار و لوازم ایمان را می نمایند، اما آثار مراتب مختلف ایمان نیز به تبع متبوع خود اختلاف دارند و می شود این اختلاف به قدری زیاد باشد که قیاس کردن آن ها چندان آسان نباشد.^(۱۸)

۳/۱. ویژگی سوم: تقویت و کاستی پذیری ایمان

ایمان تقویت یا اشتداد و تضعیف یا کاستی می پذیرد. طبق ویژگی دوم ایمان مراتب دارد. اما ویژگی سوم هر چند متفرع بر ویژگی دوم است اما عین آن نیست. طبق این ویژگی، یک مرتبه ایمانی را می توان به سوی مرتبه ای دیگر سپری کرد. انتقال از مرتبه بالا به پایین و از مرتبه پایین به بالا رواست. بنابراین، مقومات ماهیت ایمانی باید در وجود خود اولاً: مراتب داشته باشند و ثانیاً: عبور از مرتبه ای ورود به مرتبه دیگر در آن، جایز باشد. ویژگی سوم، ویژگی دوم را پیش فرض می گیرد، هر چند می توان ویژگی دوم را بدون ویژگی سوم در نظر گرفت. بنابراین، اگر کلامی مفاد ویژگی سوم را داشته باشد ناظر به ویژگی دوم هم است.

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره تقویت ایمان می فرمایند: «با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، پدران و فرزندان و برادران و عموهای خود را (در جنگ‌ها) می‌کشتیم و این رفتار بر ایمان و اعتقاد ما افزوده اطاعت و فرمانبرداری پیش می‌گرفتیم.» (۱۹)

... و بر هر مصیبت و سختی نمی‌افزودیم مگر ایمان و اقدام به حق و تسلیم بودن به امر و فرمان رسول الله صلی الله علیه و آله (۲۰)

این سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره به آیاتی از قرآن کریم است که عهده‌دار تبیین ویژگی سوم است:

«و اذا تلیت علیهم آیاتہ زادتم ایماناً و علی رہم یتوکلون»؛ (۲۱) و چون آیات او بر آنان (مؤمنان) خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید و بر پروردگار خود توکل می‌کنند.»

۴/۱. ویژگی چهارم: اختیاری بودن ایمان

ایمان حقیقتی است که به طور اختیاری از انسان سر می‌زند و به هیچ رو اکراه و اجبار نمی‌پذیرد. کار پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام فقط نشان دادن راه مستقیم و دعوت به عبور از آن است. این‌که کسی ایمان آورد یا نیاورد برعهده خود اوست و از این‌رو مسئولیت این کار هم متوجه اوست. آنچه در ویژگی اول گذشت، ویژگی چهارم را روشن می‌کند، زیرا ایمان به ساحت درونی انسان باز می‌گردد که از هر کس جز او مستور است و از این‌رو از هیچ عامل خارجی زور و اکراه را بر نمی‌تابد، چراکه عامل خارجی راهی به سوی آن قلمرو ندارد. از همین روست که اگر کسی اظهار ایمان کرد گفته او در میان مؤمنان تلقی به قبول می‌شود، چون راهی برای بررسی محتوای قلبی کسی برای دیگری وجود ندارد. (۲۲) البته اسلام هم فعل اختیاری است، اما چون به ساحت پیش - قلبی و ظاهری باز می‌گردد گاه آدمی با زور و اکراه خود را مسلمان نشان می‌دهد در حالی که مسلمان نیست. (۲۳)

۵/۱. ویژگی پنجم: آزمون‌پذیری ایمان

ایمان مورد آزمایش و ابتلا قرار می‌گیرد. ایمان هر حقیقتی که داشته باشد و با هر ساحتی که در ارتباط باشد آزمون‌هایی برای آن ترتیب داده می‌شود تا هم مرتبه ایمانی دانسته شود و هم زمینه‌های حصول ویژگی سوم آماده گردد. پیش از آزمون، ایمان در حد ادعایی است که در نظام وجودی شخص به اثبات نرسیده است. دشواری‌ها و آزمون‌های دیگر یا این ادعا را به تثبیت می‌رسانند و راه ارتقا به مراتب بالاتر را بر او می‌گشایند یا بی‌محتوایی آن را برملا می‌کند. امیرالمؤمنین علیه السلام با اشاره به یکی از آیات قرآن (۲۴)

از این ویژگی یاد می‌کنند:

«انه لما انزل الله سبحانه قوله الم. احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لایفتنون. علمت ان الفتنة لاتزل بنا و رسول الله - صلی الله علیه و آله - بین اظہرنا. فقلت یا رسول الله ما هذه الفتنة التي اخبرک الله تعالی بها. فقال یا علی ان امتی سیفتنون من بعدی؛ (۲۵) چون خداوند سبحان کلام خود را فرستاد: آیا مردم گمان کرده‌اند که به گفتن این‌که ما ایمان آوردیم و گذاشته می‌شوند و آنان آزموده نمی‌گردند؟ دانستم مادامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در بین ما باشد آن فتنه بر ما فرود نمی‌آید. پس گفتم: ای رسول خدا چیست این فتنه‌ای که خدا تو را به آن خبر داده؟ فرمود: ای علی، به زودی بعد از من امت در فتنه و تباہکاری افتند.»

بخش دوم: آثار ایمان

اکنون پس از به دست آوردن پاره‌ای از ویژگی‌های ایمان به سراغ پاره‌ای از آثار ایمان می‌رویم تا از این راه نیز بتوانیم به ماهیت آن نزدیک شویم. این آثار می‌تواند ایمان به معنای خاص را از ایمان به معنای عام بهتر متمایز سازد:

۱/۲. خلل‌ناپذیری مرتبه‌ای از ایمان

در مرتبه‌ای از مراتب ایمان هیچ‌گونه شک، شبهه یا توفانی از حوادث زندگی و نامایمات و سختی‌ها نمی‌تواند مؤمن را از وضعیت ایمانی خارج کند، بلکه چنین وضعیت‌هایی اثر معکوس دارد و ایمان را قوی‌تر و راسخ‌تر می‌کند. طبق ویژگی سوم، ایمان می‌توانست شدت یا ضعف بپذیرد. اما مرتبه‌ای از ایمان تحقق می‌یابد که در آن راه ضعف و کاستی بسته می‌شود و اگر انتقالی در کار باشد فقط جهت آن به سوی مراتب بالاست. جهت پایین ایمان به مرتبه اسلام منتهی می‌شود که با استمرار تضعف حاصل می‌گردد. و کسی که در مرتبه اسلام قرار دارد چه بسا از دست دادن مقتضیات اسلام به قلمرو کفر و بیرون رفتن از حوزه مطلق ایمان کشیده شود. پس جهت پایین ایمان انتها دارد، اما جهت بالای آن را نهایی نیست. حال سخن این است که در مراتب ایمانی وضعی حاصل می‌شود که راه سرآشینی یا تضعف بسته می‌شود، هرچند همه عوامل تضعف با هم اجتماع کنند. چنین انسان مؤمنی را به هیچ روی نمی‌توان متزلزل و پریشان ساخت.

۲/۲. تجربه سکینه قلبی

از خواص و آثار ایمان سکینه است. سکینه از سکون است در مقابل حرکت و تزلزل. مقرّ چنین ماهیت کمیابی قلب آدمی است و با ورودش هرگونه اضطراب و سرگردانی را مرتفع می‌سازد. اضطراب و پریشانی وضعیتی است که



بشری و گسستن همه قید و بندهای اسارت و در آغوش کشیدن حریت و آزادگی است. آدمی در این زندگی در آرزوها، امیدها و آرمان‌های خویش غوطه می‌خورد اما طعم شکست و محرومیت و به بن‌بست رسیدن را هم می‌چشد. ترس از آینده، نرسیدن به آرزوها، از دست دادن سرمایه‌ها و ... لحظه‌ای او را به حال خود نمی‌گذارد. دگرگونی‌هایی که در سطح این زندگی برای او رخ می‌دهد تنها متعلق خوف و ترس او را تغییر می‌دهد، اما اصل خوف و هراس را از وی ریشه‌کن نمی‌کند. وضعیت‌های مطلوب بشری، او را به خود مقید می‌کند اما او خوب می‌داند که هیچ یک از حالت‌های مطلوب او تضمین بقا ندارد. علم او در معرض نسیان و فراموشی است، زیبایی او در معرض زوال است، حبّ او در معرض تبدیل به بغض است، شادی او در تهدید دلهره‌ها و افسردگی‌هاست. به فرض اگر درست باشد که حبّ انسان به خویش از هر حبّ و دوستی بالاتر است اما همین وضعیت هم تضمینی ندارد و از این روست که گاه خود را به دست خویش در معرض هلاکت قرار می‌دهد.

با تحقق ایمان دینی و به میان آمدن متعلق آن در کل محاسبات آدمی، وجود او چنان دگرگونی وجودی را از سر می‌گذارند که همه وضعیت‌های یاد شده تغییر می‌کنند. انسان مؤمن آن وابستگی واقعی و ناب را کشف می‌کند که دیگر وابستگی‌ها را از شهود آن بازمی‌داشت و با دریافت آن وابستگی از همه وابستگی‌ها نجات می‌یابد و به ساحل اطمینان و قرار می‌رسد. این وابستگی همان وابستگی مخلوق به خالق است که همه حالت‌ها و وضعیت‌های مخلوق را به سوی هستی بخش خویش سوق می‌دهد و

بشر در طول زندگی خویش همواره آن را به شکل‌های مختلف تجربه می‌کند و هیچ امری از امور امکانی قدرت بر کندن آن را از وجود انسان ندارد. چراکه این امور امکانی است که اساساً تولیدگر اضطراب و پریشانی‌اند. از این رو اگر همه متاع امکانی در کنار یکدیگر گرد آیند اگر موجب تشدید سرگردانی، پریشانی و اضطراب نشوند درمان‌گر آن نیستند. اضطراب‌ها و تشویش‌ها از متن جهان امکانی برمی‌خیزد، اگر فقط چنین جهانی در دیدگان جلوه کند. پس سکینه دستاورد شخص انسانی یا فراورده پیرامونی او نیست بلکه منشأ آن خالق هستی است و گیرنده و پذیرای آن شخص مؤمن. به تعبیر دیگر، در تحقق سکینه، هیچ واسطه از وسایط امکانی دخالت ندارد و سکینه هدیه‌ای است از ساحت ربوبی بر قلب مؤمن. با آمدن چنین هدیه‌ای آرامش و قرار بر سراسر وجود آدمی حاکم می‌شود همان‌طور که اگر رعب و ترس حاصل در قلب، از منشأ الهی نشأت گیرد و همه اسباب امکانی دست به دست یکدیگر دهند تا آن قلب مرعوب را از ترس رهایی دهند چنین امری حاصل نمی‌شود.

به نظر می‌رسد که این اثر با اثر قبلی ارتباط دارد؛ به این معنا که سکینه قلب را از احتمال سقوط به مراحل پایین‌تر ایمان بازمی‌دارد و فقط او را به جهت متعالی سوق می‌دهد: «هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم؛ (۲۶) اوست آن کسی که در دل‌های مؤمنان آرامش را فرو فرستاد تا ایمانی بر ایمان خود بیفزایند.»

۳/۲. تجربه اطلاق قلبی

از آثار ایمان دینی و متعلق آن دگرگونه کردن حالت‌های

درمی‌یابد که دیگر موجودات نیز با او در این وابستگی شریک‌اند. این حلقه‌های آویخته و وابسته همه به هستی‌بخش مستقل خویش تعلق دارند و هیچ یک از این حلقه‌ها شایسته آن نیست تا حلقه‌های دیگر وضعیت‌های خود را بدان مشروط سازد و خود را به آن مقید کند. مؤمن احساس همبستگی با سایر موجودات دارد اما در مدار وابستگی به خدا. از این رو در پیش مؤمن، وضعیت بیماری و سلامتی، فقر و غنا، زندگی و مرگ، اقبال و ادبار مطلوب‌ها، به یکسان قابل توجه‌اند. هر یک از این وضعیت‌ها، صحنه‌های شورانگیز را برای او طراحی می‌کند و مؤمن با نقش‌آفرینی خود رابطه با اسمی از اسماء الهی را در وجود خویش می‌یابد. او با اتکال به متعلق ایمان خود، که همیشه با اوست، از هر یک از این وضعیت‌ها بهره‌ای نمی‌برد و قلمرویی را فتح می‌کند که مخصوص همان وضعیت است. امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«لا یکل ایمان المؤمن حتی لا یعدّ الرخاء فتنه و البلاء نعمه» (۲۷)

ایمان مؤمن کامل نمی‌شود تا این که وسعت عیش را فتنه و بلاء را نعمت بشمارد.

۴/۲. تحول دستگاه معرفت و کشف متعالی

دستگاه ادراکی با حصول ایمان در قلب، با وسایلی مجهزتر با شنیدنی‌ها و دیدنی‌ها و مدرکات دیگری مواجه می‌شود که پیش از تقرر ایمان یا این تجهیزات متکون نبوده یا اگر متکون بوده به سبب موانع با جهان خاص خود ارتباط برقرار نکرده است. آنچه در سطح این جهان می‌گذرد چنان در نظر بشری تزیین می‌شود و سلطه می‌یابد که همواره دستگاه شناخت مخصوص خود را به این منطقه مشغول می‌سازد و قدرت ورود به بخش نهان و واقعی‌تر از آدمی سلب می‌کند. ایمان به تدریج بخش نهان آدمی را در طلیعه ورود به ساختار نهان و اصیل‌تر هستی قرار می‌دهد. این بخش از هستی، در دستگاه شناسایی ممکن است به علت موانعی که ساختار آشکارتر ایجاد می‌کند همیشه مستور و محجوب بماند. در طلیعه ایمان، بسیاری از امور واقعی غیب و نامشهود است ولی تحول‌های حاصل از ایمان موجب می‌شود تا انسان با برداشتن موانع و زدودن پرده‌های نسیان و غفلت، دستگاه شناسایی ویژه آن بخش را با آن منطقه مرتبط سازد. با حصول چنین وضعی، دریافت‌های مؤمن از عالم واقع تصحیح می‌شود و او همه بخش‌های جهان را، آن گونه که هست، نظاره می‌کند.

آینه وجودی بشر با رسیدن به مراتبی از ایمان، به حق و به درستی، بزرگ را بزرگ نشان می‌دهد و کوچک را کوچک.

«عظم الخالق فی انفسهم فصر مادونه فی اعینهم» (۲۸)

خداوند در نظر آنان بزرگ است و غیر او در دیده آن‌ها کوچک.

چون خالق بزرگ و عظیم است در جان آنان بزرگ و عظیم منعکس می‌شود و نتیجه آن این است که مخلوق در دیدگانشان کوچک جلوه می‌کند چون مخلوق به واقع چنین است. آینه وجودی مؤمن بزرگ‌نمایی کاذب ندارد تا کوچک‌ها را بزرگ کند و خود را دچار توهمات گرداند بلکه هر چه را در واقع هست به خوبی و درستی می‌گیرد. انسان مؤمن وقایع و حوادث دور را به شایستگی دور می‌بیند و حوادث قریب و نزدیک را در جای خود مشاهده می‌کند. در جان او دور، نزدیک و نزدیک، دور نشان داده نمی‌شود و چشمان او در تله نزدیک‌بینی و دوربینی نمی‌افتد. آنچه در ظاهر دور است و در واقع نزدیک، در جان مؤمن نزدیک دریافت می‌شود. اگر امر نزدیکی دور دریافت شود معلوم می‌شود که دستگاه شناسایی نتوانسته با آن امر ارتباط درست ادراکی برقرار کند و آن را در جای واقعی‌اش ببیند. این گونه ادراکات، بیشتر به جنبه‌های ذهنی شده و روان‌شناسانه ارتباط دارد. مثلاً قیامت، حادثه و واقعه‌ای است که در نظر غیرمؤمن دور جلوه می‌کند و در نظر مؤمن قریب و نزدیک. هر چه درجات ایمان بالاتر می‌رود قیامت در نظر او نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود. این مؤمن است که به درستی توانسته است فاصله حقیقی قیامت را دریابد. زیرا این دریافت نیاز به تحولی وجودی دارد که در جان او رخ داده است و تا این تحول صورت نگیرد قیامت همواره بعید جلوه می‌کند:

«فانکم لو قد عاینتم ما قد عاین من مات منکم لجزعتم و هلمتم و سعتم و اطعتم ولكن محجوب عنکم ما قد عاینوا و قریب ما یطرح المحجاب» (۲۹)

اگر شما به چشم ببینید آنچه را که مردگان شما به چشم دیدند هر آینه غمگین می‌شوید و زاری می‌کنید و می‌شنوید و پیروی می‌نمایید و لکن آنچه را که گذشتگان دیده‌اند از شما پنهان است و نزدیک است پرده برداشته شود.

و از این روست که مؤمن هیچ‌گاه نمی‌تواند امری از امور این جهان را بدون ملاحظه آخرت به انجام رساند. در محاسبات او، نگاه به آخرت همواره حضور دارد و او کاری را که این محاسبه در او راه نیافته است، امر دنیایی می‌شمارد.

۵/۲. گذر وجودی به جهان‌های اخلاقی

با قرار گرفتن ایمان در جان آدمی راه وی به سوی جهان‌های اخلاقی هموار می‌شود و در یکی از جهان‌های یاد

شده مسکن می‌یابد. اخلاق، یک جهان واحد نیست بلکه جهان‌های متعددی را شامل می‌شود. انسان با تقرر ایمان در قلبش به سوی کامل‌ترین جهان اخلاقی پیش می‌رود و در هر مرتبه‌ای از مراتب ایمان، به جهان اخلاقی متناظر با آن وارد می‌شود. قواعد این جهان‌ها همه اخلاقی‌اند و نافی ضد اخلاق. اما هر عملی که در این جهان‌ها به وقوع می‌پیوندد حکم همان جهان را دارد.

اگر در جهان اول، اخلاقی خوب باشد در جهان دوم اخلاقی بد به حساب نمی‌آید هرچند ممکن است درست شمرده نشود. از این رو دین، آدمیان را به بهترین جهان اخلاقی که قواعد اخلاقی آن برترین قواعد است فرامی‌خواند و راه رسیدن به آن را در اختیار بشر قرار می‌دهد. هر عمل خوبی می‌تواند به سوی «خوب‌تر» حرکت کند و آدمی را با این حرکت به سوی جهان‌های دیگر اخلاقی عروج دهد. رسیدن به جهان‌های والا و متعالی اخلاقی جز به دگرگونی و تحول این دستگاه میسر نیست و شرط لازم و کافی این تحول و دگرگونی ایمان به خداست. هر مرتبه از ایمان، اگر تحقق یابد، بشر را در جهانی از جهان‌های اخلاقی قرار می‌دهد. اعمال انسانی که در جهان اخلاقی متعالی‌تر به سر می‌برد شاید برای آدمیان حاضر در جهان‌های پایین‌تر اخلاق چندان قابل توجه نباشد. توضیح آن ساختار به مدد الفاظ و عبارات کافی نیست و تا کسی در این سفر وجودی قرار نگرفته باشد و آن دگرگونی‌ها و تحولات را تجربه نکرده باشد، توضیح لفظی اگر بر ابهام نیفزاید گرهی را باز نمی‌کند. حتی ممکن است ظاهر یک عمل در دو جهان اخلاقی یکی باشد اما تفاوت حقیقت آن‌ها بیش از شباهتشان باشد. همین وجه مشابهت است که پنجره‌های این جهان‌ها را به روی یکدیگر باز می‌کند و همه تا حدی یکدیگر را به رسمیت می‌شناختند؛ مثلاً صبر بر خواسته‌های نامشروع نفس در هر جهان اخلاقی از اعمال نیک محسوب می‌شود اما اگر این صبر بر خاسته از صفت اخلاقی «حیاء» و حرمت نهادن به حضور خالق باشد بسیار نیک‌تر و پسندیده‌تر از صبوری است که برخاسته از توجه به عقاب و کیفر الهی نسبت به «عمل بد» است. ولی هر دو قسم از صبر «عمل نیک» محسوب می‌شوند، منتها وضعیت صابر اول از نظر وجودی با وضعیت حاکم بر صابر دوم بسیار متفاوت است. با نظری به آثار یاد شده می‌توان بخشی از تفاوت‌های حاصل میان مؤمن و کافر را دریافت. تقسیم آدمیان به دو گروه مؤمن و کافر اساسی‌ترین تقسیمی است که در متون دینی میان انسان‌ها به رسمیت شناخته شده است. ایمان و

کفر دو صفتی است که واقعاً آدمیان را از یکدیگر متمایز می‌سازد و آن‌ها را از نظر وجودی متفاوت می‌گرداند. ادراکات، احساسات و عواطف، اخلاقیات و در یک کلمه، کل ساختار وجودی انسان با حصول ایمان چنان تفاوت و دگرگونی را پشت سر می‌گذارد. که به هیچ امر دیگری حاصل نمی‌شود. سایر تفاوت‌ها در میان انسان‌ها قابل اعتنا و توجه نیست. تفاوت در زبان، نژاد، رنگ، زادگان، هوش، استعداد، جنسیت و ... هیچ‌کدام موجب نمی‌شود تا انسانی با انسان دیگر تفاوت اساسی و جوهری داشته باشند. این‌گونه امور به اختیار و اراده کسی حاصل نشده تا کسی با داشتن آن تفاخر کند و از نداشتن آن رنجور گردد.

تنها با ورود به منطقه ایمان قدرت تشخیص مزایای انسانی به دست می‌آید. در این منطقه است که همه یکدیگر را زیبا می‌بینند، همه یکدیگر را مفید می‌دانند، همه یکدیگر را محتاج به هم می‌یابند و همه یکدیگر را شایسته احترام می‌دانند. در این جاست که همگی هویت واحد خویش را به عیان نظاره می‌کنند و در این جاست که همگی غم دیگران را غم خود و شادی دیگران را شادی خود به حساب می‌آورند. ایمان است که حجاب ساختگی میان آدمیان را می‌برد و بغض و کینه‌ها را به مودت و دوستی تبدیل می‌کند. همبستگی میان دو مؤمن از همبستگی میان خویشاوندان بالاتر است و هیچ امر دیگری نمی‌تواند دو بشر را چنین با یکدیگر مرتبط سازد. آری ایمان، آدمیان پراکنده و گسسته از یکدیگر را در کنار هم جمع می‌کند و هیچ قدرتی نمی‌تواند این همبستگی و ارتباط را از میان ببرد. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

به من خبر رسیده که یکی از لشکریان ایشان بر یک زن مسلمان و یک زن کافر ذمیه داخل می‌شده و خلخال و دست‌بند و گردن‌بندها و گوشواره‌های او را می‌کند و آن زن نمی‌توانسته از او ممانعت کند مگر آن‌که صدا به گریه و زاری بلند نموده از خویشان خود کمک بطلبد، پس دشمنان با غنیمت و دارایی بسیار بازگشتند در صورتی که به یک نفر از آن‌ها زخمی نرسید و خونی از آنان ریخته نشد. اگر مرد مسلمانی از شنیدن این واقعه از حزن و اندوه بمیرد بر او ملامت نیست، بلکه به نزد من هم به مردن سزاوار است. (۳۰)

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

مؤمن برادر مؤمن است، یک تن‌اند، و اگر یکی را دردی رسد در دیگر پاره‌های تن دریافت شود، روحشان از یک روح است و به راستی روح مؤمن به روح خدا پیوسته‌تر است از پیوستی پرتو آفتاب بدان. (۳۱)

از آنچه گذشت، معلوم می‌شود که وقتی گفته می‌شود «الف (مثلاً سعید) شجاع است» یا «الف مهربان است» با گزاره‌ای روبه‌رو هستیم که محتوا و مضمون خاصی دارد و درباره‌ی شخص الف خبری را در اختیار ما می‌گذارد. اما وقتی می‌گوییم «الف مؤمن است» هرچند با یک گزاره روبه‌رویم اما اطلاعات فراوانی را از الف به دست مخاطب می‌دهیم. مخاطب انتظار دارد که الف راستگو باشد، الف مهربان باشد، الف امانت‌دار باشد، الف خدا ترس باشد و ... به طوری که اگر پس از این گزاره بگوییم «اما الف فرد خائن یا دروغ‌گویی است» مخاطب میان این دو گزاره نوعی ناسازگاری می‌بیند. (۳۲)

حال با توجه به آنچه گذشت چگونه می‌توان ماهیت ایمان را توضیح داد به طوری که همه خاصیت‌ها و ویژگی‌های مذکور را در آن بیابیم. ما در این جا با نظریه‌هایی سروکار داریم که باید تک تک آن‌ها را با اوصاف یاد شده آزمود. فقدان هر یک از آن اوصاف و ویژگی‌ها اگر نظریه مورد بحث را ابطال نکند دست کم نقصان آن را برملا می‌سازد.

پی‌نوشت‌ها

۱. نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۷۶. ترجمه نهج البلاغه از آقای فیض الاسلام است؛ و هم بنگرید به آمدی، غررالحکم، شماره ۳۴۷۲
۲. همان، غریب کلامه ۵، مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۱۹۶، حدیث ۱۲.
۳. سوره حجرات، آیه ۱۴. در ترجمه آیات، از ترجمه آقای محمد مهدی فولادوند استفاده شده است.
۴. رک به شیخ صدوق، خصال، ص ۶۰۸، حدیث ۹؛ صدوق، توحید، ص ۲۲۸، حدیث ۷.
۵. رک به کلینی، اصول کافی، ج ۴، صص ۸۸-۹۰، حدیث ۵؛ باید توجه داشت آنچه در فقه درباره مسلمان می‌آید ناظر به «ایمان عام» است که به اظهار شهادتین تثبیت می‌شود هر چند توافق قلب و زبان در کار نباشد؛ مثلاً بنگرید به تبریزی غروی، تنقیح در شرح عروة الوثقی، کتاب طهارت، ج ۳، صص ۳-۲۳۱.
۶. رک به سید هاشم حسینی بحرانی، تفسیر برهان، ج ۴ ص ۲۱۳، حدیث ۱۰.
۷. در پاره‌ای از روایات ایمان به دو قسم «مستقر» و «مستوع» تقسیم شده است؛ برای نمونه بنگرید به مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۷۲، حدیث ۱؛ آمدی، غررالحکم، کلمه ۶۵۹۲.
۸. سوره احزاب، آیه ۴.
۹. آیات دال بر وضعیت محکم کردن، [سوره کهف، آیه ۱۴] و

ترساندن قلب [سوره حشر آیه ۲] بر این امر گواهی می‌دهند.

۱۰. نهج البلاغه، خطبه ۸۳.
۱۱. همان، خطبه ۱۷۹.
۱۲. همان، فصارالحکم، ۳۸۸.
۱۳. همان، خطبه ۱۰۹.
۱۴. کلینی، اصول کافی، ج ۴، ص ۱۵۲. حدیث ۲؛ حرّانی، تحف العقول، ص ۲۲۳؛ حمیری، قرب النساد، ص ۳۵۴. حدیث ۱۲۶۸؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۳۳. حدیث ۱۷؛ و هم رک به آمدی، غررالحکم، کلمات ۴۸۳۸ و ۳۰۸۷.
۱۵. کلینی، اصول کافی، ج ۴، ص ۱۴۶. حدیث ۲. و همچنین رک به احادیث ۳، ۴؛ و هم رک به مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۱۶۹، حدیث ۱۰؛ صدوق، خصال، ص ۴۴۷. حدیث ۴۸؛ و ص ۳۵۲، حدیث ۳۱.
۱۶. مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۱۷۱. حدیث ۱۳؛ تفسیر عباشی، ج ۱، ص ۲۰۵. حدیث ۱۵۰.
۱۷. همان، ج ۲۲، ص ۳۵۱. حدیث ۷۵؛ و هم بنگرید به منبذ، اختصاص، صص ۱۱-۱۰.
۱۸. برای مطالعه بیشتر بنگرید به قرآن کریم، انعام / ۱۳۲. آل عمران / ۱۶۳ و در توصیف درجات مذکور بنگرید به مثلاً مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۱۶۹. حدیث ۱۰ و صدوق، خصال، ص ۳۵۲، حدیث ۳۱.
۱۹. همان، خطبه ۵۶، همچنین رک به خطبه ۱۲۲.
۲۰. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۲ و رک به کلینی، اصول کافی، ج ۴، ص ۱۲۴، حدیث ۱.
۲۱. سوره انفال، آیه ۲. و رک به سوره فتح، آیه ۴ و سوره آل عمران، آیه ۱۷۳.
۲۲. رک به حیوة القلوب، علامه مجلسی، ج ۴، ص ۱۱۳۹ [داستان اسامه].
۲۳. رک به نهج البلاغه، نامه ۱۶.
۲۴. سوره عنکبوت، آیه ۲.
۲۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶.
۲۶. سوره فتح، آیه ۴.
۲۷. آمدی، غررالحکم، کلمه ۱۰۸۱۱. و هم رک به کلمه ۱۰۸۰۶.
۲۸. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.
۲۹. نهج البلاغه، خطبه ۲۰.
۳۰. نهج البلاغه، خطبه ۲۷؛ و برای مطالعه وضعیت عواطف مؤمنان بنگرید به آمدی، غررالحکم، کلمات ۱۷۴۲ و ۸۸۹۷.
۳۱. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۴۹۰.
۳۲. درباره اوصاف مؤمنان مثلاً بنگرید به آمدی، غررالحکم، کلمات ۱۳۵۰، ۱۷۳۰، ۱۷۴۴؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۲۲، حدیث ۴۳، ج ۷۸، ص ۵۰، حدیث ۷۹؛ جامع الاخبار، سبزواری، ص ۳۳۹، حدیث ۹۴۹، و حرّانی، تحف العقول، ص ۲۱۷ و ۲۱۲.